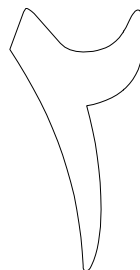


مفصلت‌ها



سیاست خارجی
جمهوری اسلامی ایران:
قابلیت و امکان تغییر



دکتر محمود سریع‌القلم*

* استاد دانشگاه شهید بهشتی

فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال اول، شماره اول، بهار ۱۳۸۸، صص ۴۰-۲۱.

چکیده

یکی از موضوعات مورد توجه در هر کشوری بررسی تغییر و تحول در سیاست‌گذاری و اجرای سیاست خارجی است که با توجه به میزان اهمیت و قدرت یک کشور تأثیرات منطقه‌ای و جهانی خاص خود را دارد. در این رابطه در ایران نیز در مقاطع گوناگون، موضوع تغییر در سیاست خارجی به ویژه در مورد موضوعات حساسی همچون روابط ایران و آمریکا، همواره مورد توجه بوده است. مقاله حاضر بر آن است تا با ذکر مصادیقی از ایران و دیگر کشورها به پاسخگویی به این مسئله بپردازد که آیا تغییر در سیاست خارجی ایران نیز ممکن است. در این رابطه با بررسی ساختار داخلی ایران و اصول سیاسی کشور تأکید شده که به چهار دلیل عدم اتصال سیاست خارجی به نظام اقتصادی، ماهیت عقیدتی قدرت در نظام سیاسی، حفظ سیاست خارجی موجود با توجه به حاکمیت موجود و اتصال مشروعیت و امنیت ملی به سیاست خارجی نمی‌توان تغییری را در روند کنونی سیاست خارجی ایران انتظار داشت.

واژه‌های کلیدی: تغییر سیاست خارجی، روندهای مشروعیت،
نظام‌های اقتصادی.

مقدمه

آیا تغییر در سیاست خارجی کشورها ضروری است؟ طبیعی است که ابتدا باید تغییر را تعریف کنیم. اگر هدف از تغییر، تغییر در اصول است، موضوع یک وجه پیدا می‌کند و اگر تغییر به معنای جهت‌گیری‌های جدید است، وجهی دیگر به دست می‌آید. حتی ممکن است منظور تغییر در لحن، واژه‌ها و سبک و سیاق دیپلماسی باشد که این نیز خود معنایی متفاوت به همراه خواهد داشت. انقلاب چین، سیاست خارجی این کشور را به‌طور بنیادی متحول نمود. کودتاهای متداول آفریقایی، اغلب موجب تغییر جهت‌گیری‌های سیاست خارجی این کشورها می‌شود، اما سیاست خارجی آمریکا، انگلستان، ژاپن، فرانسه، هند و ترکیه طی نیم قرن گذشته با رهیافت‌ها و جهت‌گیری‌های گوناگون از اصولی ثابت تبعیت کرده‌اند. در واقع، رهیافت‌های گوناگون این کشورها تابع دولتی بوده که به قدرت رسیده و نماینده بخشی از رنگین‌کمان سیاست در این کشورها بوده است.

چارچوب مفهومی

هنگامی که از اصول سیاست خارجی یک کشور سخن می‌گوییم منظور پایه‌ها و استوانه‌هایی است که براساس قانون اساسی و مبانی نظری و عملی مشروعیت و مشروعیت‌یابی در یک کشور بنا شده‌اند. نمی‌توان تصور کرد که بر مبنای قانون اساسی و اسکلت سیاست فعلی، انگلستان کمونیست شود، آمریکا یک نظام تک‌حزبی شود، ژاپن ضد سرمایه‌داری شود، ترکیه ضد غرب شود و یا فرانسه سیاست خارجی انزواگرایانه اتخاذ کند. در هر صورت، همه کشورها بر استوانه‌هایی قائم شده‌اند و سیاست خارجی آنها مبتنی بر منطق تقسیم‌بندی‌های اقتصادی و

داخلی آنها شکل گرفته است. یک نمونه متمایز، چرخش بنیادی سیاست خارجی چین در اواخر زندگی مائو و با مدیریت چوئن لای بود. چوئن لای که متوجه شده بود مائو تمام نور قدرت را بر روی خود می‌خواهد، تمامی نورافکن‌ها را به سمت مائو روشن کرد تا نیازهای روانی او تأمین گردد و سپس به طور بنیادی در چرخش اساسی سیاست خارجی و داخلی چین، قدم‌های مهمی را به‌طور مبتکرانه‌ای بنیان نهاد. سیاست خارجی چین در دو دوره مقایسه‌ای ۱۹۶۵ با ۱۹۸۵ نه در قالب دو رهیافت بلکه تغییرات اصولی قابل تجزیه و تحلیل است. اما در مقام مقایسه، هند در دوران پس از استقلال از اصولی ثابت در سیاست خارجی خود پیروی کرده است هرچند رهیافت‌های متعددی را جهت تحقق اصول خود به تبع شرایط محیطی و بین‌المللی به کار گرفته است. در همین راستا، تاریخ سیاست خارجی کشورها به ما می‌آموزد که رهیافت واحدی نمی‌تواند بر سیاست خارجی حکمفرمایی کند. انسان‌ها، سیاستمداران و دولت‌ها اصول کلی خود را در قالب شرایط و مقتضیات جدید به اجرا درمی‌آورند. به عبارت دیگر، اصول ثابت است ولی رهیافت‌ها و جهت‌گیری‌های تحقق همان اصول متغیرند. یکی از عواملی که تحت هر شرایط و اصولی، سیاست خارجی یک کشور را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد، جغرافیاست. جغرافیای یک کشور، بسیاری از اندیشه‌ها، سیاست‌گذاری‌ها و راه‌حل‌ها را به مسئولین آن کشور تحمیل می‌کند و بعضاً فراتر از اصول و انتزاعات عمل می‌کند.

از منظری دیگر، می‌توان مطرح کرد که در نهایت وضعیت سیاست خارجی یک کشور تابع ماهیت قدرت و ساختار و لایه‌های اجتماعی فکر و ثروت در یک کشور است. از این‌رو، در متون کلاسیک سیاست خارجی پیوسته گفته شده که سیاست خارجی در تداوم سیاست داخلی است و حال و هوای سیاست خارجی کشورها را باید در تقسیم‌بندی‌های فکری و انتقادی آنها جستجو کرد. اجماع تقریباً مطلقاً که در ژاپن نسبت به تعریف از زندگی و کار و فعالیت و جامعه و دولت وجود دارد نه تنها اصول بلکه رهیافت‌های سیاست خارجی آن کشور را مشخص کرده است. به همان نسبت فقدان اجماع در کشوری مانند پاکستان و تقسیم‌بندی‌های قطبی در آن کشور، سیاست خارجی اسلام‌آباد را دچار نوسانات و فراز و نشیب‌های فراوان و ناخواسته می‌سازد. اگر بخواهیم با جزئیات بیشتری به

این موضوع پیردازیم سیاست خارجی یک کشور انعکاس مناسبات فکر و قدرت در حاکمیت آن است. زمانی هند منافع خود را در همکاری استراتژیک با روسیه تعریف می کرد اما با تغییر اولویت های خود از سیاسی به اقتصادی و فناوری، غرب را شریک مفیدتری برای منافع ملی خود یافت و آنچه که جالب توجه است اجماع جامعه و حکومت هند در هر دو مقطع است. به عبارت دیگر، در گذشته هند با اجماع قابل توجه عمومی با مسکو همکاری می کرد، سپس وقتی گفتمان جامعه از اسلحه محوری و اندیشه های سوسیالیستی به قدرت نرم و فناوری منتقل شد مجموعه حاکمیت و جامعه به سوی غرب اروپا و شمال آمریکا تغییر مسیر داد. در انتقال از یک گفتمان سیاست خارجی به گفتمانی متفاوت، نظام اجتماعی هند دچار بحران نشد و اختلالات مشروعیتی حادث نگردید و مبانی قانون اساسی و اصول حاکم بر حوزه قدرت و اقتدار این کشور متزلزل نشد. این نشانه سازگاری جامعه و مشتقات آن با مجموعه حاکمیت است.

همین اتفاقات در ترکیه افتاد و تداوم سیاسی و ثبات سیاسی آن کشور نشانگر استحکام اصول اما تعدد در رهیافت هاست. بنابراین، شناخت سیاست خارجی هر کشوری در ابتدا شناخت جامعه آن کشور است و ادراک جامعه شناسی سیاسی مقدمه ادراک سیاست خارجی می باشد. نظمی که در یک جامعه بنا شده، هم پی آمدهای داخلی دارد و هم خارجی. به عنوان مثال، نظمی که پولیت بورو در اتحاد جماهیر شوروی طی بیش از هفتاد سال ایجاد نمود به همان تناسب در کشورهایی که صاحب نفوذ شد نیز توانست سیستم های تک حزبی ایجاد کند و به اتکای یک یا چند فرد عموماً نظامی یا اطلاعاتی مانند کوبا، آنگولا و یمن شمالی، آن کشورها را مدیریت کرده و نمونه هایی از نظام خود را به عنوان تداوم سیاست خارجی نمود بخشند. چین کمونیست نیز همین وضعیت را در کره شمالی و در مقاطعی در برخی کشورهای آفریقایی مانند سودان ایجاد نمود. در حالی که تداوم سیاست خارجی ژاپن را در مالزی و کره جنوبی می بینیم که اصالتاً اقتصادی، تجاری و اقتصاد مبتنی بر صادرات است. عربستان که سیاست داخلی آن براساس ریش سفیدی و مدارای طایفگی بنا شده در سیاست خارجی نیز در پی مدارا میان بازیگران سیاسی و ریش سفیدی در میان نابرابرها بوده است. ترکیه که به طور

فزاینده‌ای در داخل به دنبال ارتقای قدرت اقتصادی است در روابط خارجی نیز، هدف نفوذ سیاسی در قفقاز، خاورمیانه، بالکان و شرق اروپا را با افق نفوذ در بازارهای مصرفی و سرمایه‌گذاری دنبال می‌کند. در بحران و رکود بزرگ ۱۹۲۹، آمریکا به دور خود دیوار کشید و با تصویب لایحه «اسموت-هاولی»^۱ به اندازه‌ای تعرفه کالاهای خارجی را افزایش داد تا کشورهای دیگر در فکر ورود به بازار آمریکا نباشند و با حمایت‌گرایی بتواند از تولید و صنایع داخلی آمریکا پشتیبانی کند. این سلسله سیاست‌های سال‌های ۳۰ - ۱۹۲۹ در تداوم رهیافت سنتی انزواگرایی آمریکا در قرن ۱۹ بود. این در حالی است که در بحران ۲۰۰۸، آمریکا دیگر نمی‌تواند چنین سیاستی را دنبال کند، زیرا منطق داخلی و اجماع حوزه سیاست در آمریکا، جهانی شدن و حضور بازارهای کالا و خدمات جهانی است. از این‌رو، برای آمریکا سیاست خارجی اصالتاً یک معنای اقتصادی و تجاری دارد زیرا که دولت و حکومت در آمریکا مسئولیت و قانونگذاری و سیاست‌گذاری در حوزه اقتصاد ملی را دارد. دولت آمریکا با کشورها رابطه ایجاد می‌کند و در حفظ آن کوشش می‌کند و سپس بخش خصوصی این کشور در همه عرصه‌های بیمه، صنعت، خدمات، علم، بهداشت و هنر وارد جامعه می‌شود و این ذات سیستم غربی و آمریکایی است به طوری که دولت تسهیل‌کننده نفوذ و گسترش بخش خصوصی است، زیرا که چنین فعالیت‌هایی، ثروت ملی را افزایش می‌دهد. مستقل از اینکه این نظام و نظم درست یا غلط است منطق درونی این سیستم است.

استنتاج مستقیم بحث فوق تفکیک‌ناپذیری سیاست خارجی از سیاست داخلی را نشان می‌دهد. هرچند روسیه امروز شباهت‌هایی با اتحاد جماهیر شوروی دارد، ولی در بعضی زمینه‌ها ملایم‌تر شده و به شهروندان حداقل فرصت فعالیت اقتصادی و هنری غیرسیاسی را اعطا می‌کند و با واژگان علم سیاست از خودکامگی به اقتدارگرایی ارتقا پیدا کرده است. هرچند تولید ثروت در آلمان محتاج مجوز دولت نیست ولی در روسیه قدرت اقتصادی شهروندان نباید به ظرفیت چانه‌زنی سیاسی با دولت مبدل گردد. بدون آنکه بحث خوب و بد کنیم وضعیت خارجی روسیه و



آلمان در هر صورت انعکاس منطق داخلی آنهاست. تمثیل فردی نیز در این قالب بی‌مناسبت نخواهد بود. فردی که در نظام درونی خود برای خود و رأی خود و سامان فکری خود ارزش قائل است در روابط بیرونی خود نیز برای آراء و فردیت و حریم انسان‌های دیگر ارزش قائل است و به آنها احترام می‌گذارد. فردی که با سهولت وارد حریم خصوصی دیگری می‌شود در واقع در سامان داخلی خود نیز متوجه مفهوم حریم خصوصی نیست. شخصی که نمی‌تواند راز دیگری را حفظ کند در حقیقت در سازوکار روحی و روانی و فکری داخلی خود هنوز جایگاهی برای این سطح از مدنیت باز نکرده است. اصولاً رعایت حقوق شهروندی به رشد درونی افراد برمی‌گردد و سرنوشت یک کشور تابع سطح رشد مردم و شهروندان آن است. دولت و حکومت غایت نیستند بلکه متغیرهای واسط هستند. اساس، شهروندان، سطح فکر و به ویژه مدنیت آنهاست. بنابراین، برون ادامه درون و تابع سطح رشد داخل است. سیاست خارجی هر کشوری معرف وضعیت داخلی و به خصوص سطح فکر و غلظت رشد عامه مردم آن است.

اصول سیاست خارجی نظام جمهوری اسلامی ایران

براساس مبانی نظری در قانون اساسی جمهوری اسلامی و عملکرد سی سال این نظام سیاسی شاید بتوان به‌طور نسبی و به موجب یک روش استقرایی، اصول و مبانی زیر را برای سیاست خارجی ایران قائل شد:

- ۱- ترجیح دادن ملت‌ها به دولت‌ها در روابط بین‌المللی؛
- ۲- ترجیح دادن نهضت‌ها بر دولت‌ها در روابط بین‌المللی؛
- ۳- مبارزه با اسرائیل و دفاع همه‌جانبه از نهضت اسلامی فلسطینی؛
- ۴- ضدیت و مبارزه با آمریکا؛
- ۵- قائل نبودن به سطوح قدرت در میان کشورها؛
- ۶- مخالفت با سیستم وتو در سازمان ملل؛
- ۷- اعتقاد به قابل تفکیک بودن روابط خارجی اقتصادی از روابط خارجی سیاسی؛
- ۸- تأکید و اجرای همه‌جانبه استقلال سیاسی در برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری؛

۹- ترجیح دادن اعتقادات بر منافع اقتصادی و تجاری در روابط دوجانبه؛

۱۰- فاصله استراتژیک از قدرت‌های بزرگ و منافع و سیاست‌های آنها؛

۱۱- اهمیت دادن به عدالت سیاسی در روابط میان دولت‌ها.

اصل تغییر در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

همان‌گونه که در مقدمه این مقاله بحث شد، تغییر می‌تواند دو حالت زیر را داشته باشد:

ب	الف
تغییر اصول و تغییر رهیافت‌ها	حفظ اصول و تغییر رهیافت‌ها
چین قبل و بعد از مائو	انگلستان
مصر قبل و بعد از عبدالناصر	آلمان
آفریقای جنوبی قبل و بعد از آپارتاید	فرانسه
ایران قبل و بعد از انقلاب اسلامی	ژاپن
عراق زمان صدام و بعد از صدام	هند
چین زمان مائو و بعد از مائو	عربستان
	ترکیه

براساس منطق جدول فوق، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در بخش الف جای می‌گیرد. هنگامی که یک سامان و نظم خاصی در یک کشور برقرار گردید، تغییر دولت‌ها به مثابه تغییر اصول در سیاست خارجی نخواهد بود. در شرایط فعلی جهانی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی که بسیاری سخن از تغییر مطرح می‌کنند و نوعی انتظار در تغییر فضاهای تعاملی میان ایران و غرب را جستجو می‌کنند، این مقاله در زیر علل ثبات در سیاست خارجی ایران را به بحث می‌گذارد و بحث می‌کند که سیاست خارجی ایران نمی‌تواند تغییرات بنیادی داشته باشد هرچند تفاوت‌های لحنی، واژه‌ای و حتی گفتمانی در درون سامان و نظم موجود فکری سیاست خارجی ایران امکان‌پذیر است. به چهار دلیل زیر، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به صورت بنیادی تغییرپذیر نخواهد بود.

به نظام اقتصادی و روابط خارجی اقتصادی ایران متصل نیست

در عصر جهانی شدن و ارتباطات تنگاتنگ میان کشورها، ملاحظات اقتصادی، مالی و تجاری و به ویژه فناوری در بسیاری از سیاست‌گذاری‌ها مؤثر است. مسئولیت دولت‌ها در حفظ استانداردهای زندگی و همچنین تسهیل کار و فعالیت بخش خصوصی باعث شده است تا سیاست خارجی آنها بعضاً دچار تغییرات اساسی شود. نمونه بارز این بحث چین زمان مائو و بعد از مائو است. در زمان مائو، ملاحظات ایدئولوژیک و فضای جنگ سرد و قدرت نظامی چین مبنای ارتباط با دنیای بیرون از خود بود. چینی‌ها برای یک دهه تمام از اواخر دهه ۱۹۵۰ به بعد نگران حمله شوروی به خاک خود بودند و درگیری‌های مرزی زمینه‌ساز انباشت قابل توجهی از قدرت نظامی چین در مرز با شوروی شده بود. چین جهان را با دوربین ایدئولوژیک می‌دید. معمار بزرگ تحول در چین یعنی چوئن لای در اواخر عمر مائو سعی کرد به‌طور پیچیده‌ای حزب کمونیست را با خود همراه کند و مقدمات تحول اقتصادی را فراهم آورد که بعدها دنگ شائوپینگ شرایط عملی آن را تسهیل کرد. کار مهم و سیاسی را چوئن لای انجام داد. چین از اواخر دهه ۱۹۷۰ به پارادایم اقتصادی منتقل شد و از این‌رو تغییرات بنیادی را در سیاست خارجی خود ایجاد کرد. زمانی چین یکی از استوانه‌های مبارزه با غرب و سرمایه‌داری بود، اما بررسی عینی وضع جهان و فهم عمیق زندگی مردم چین باعث شد حکومت و حزب کمونیست راهی جدید برای قدرتمند شدن ایجاد کند بدون آنکه ساختار قدرت و اقتدار را متزلزل نماید. هم‌اکنون بخش خصوصی چین سرمایه‌ای معادل ۲ تریلیون دلار در اختیار دارد و برای پیشبرد اهداف خود با حزب کمونیست و دولت مرکزی همکاری استراتژیک دارد. چینی‌ها در ۲۵ سال گذشته بسیار ثروتمند شده و حتی توازن اقتصادی جهان را به هم زده‌اند تا حدی که یکی از علل اصلی بحران اقتصادی غرب در سال ۲۰۰۸، ثروتمند شدن تدریجی چینی‌ها ذکر می‌شود. رهبران چین متوجه شدند که نمی‌توان، ملتی گرسنه داشت و در صحنه جهانی انتظار اثرگذاری داشت. نمی‌توان ثروت ملی تولید نکرد ولی احترامی در میان ملت‌ها پیدا کرد. نمی‌توان ملتی بالای یک میلیارد نفر را با لوبیا و برنج راضی نگه داشت.

درواقع، غرب با قدرت مالی و فناوری بر جهان حکم می‌راند و چین نمی‌تواند بدون رعایت این قاعده حداقل قدرت آسیایی شود.

هرچند روسیه نیز بعد از فروپاشی کمونیسم دوره‌های مختلفی را پشت سر گذاشته است و مناسبات گسترده‌ای با اروپا و روابط قابل توجهی با آمریکا برقرار کرده ولی به واسطه اتکا به منابع نفت و گاز و همچنین جمعیت کم، در حد چین سیاست خارجی خود را تغییر نداده است. ناسیونالیسم روسی، منابع عظیم داخلی و سرزمین گسترده در مجموع باعث شده‌اند تا روسیه همچنان فاصله استراتژیک خود را با دنیای بیرون حفظ کند. در عین حال وابستگی ۳۰ درصدی اروپا و ۶۰ درصدی شرق اروپا به گاز روسیه، اهرمی برای بازی قدرت در اختیار مسکو قرار داده تا دستیابی به بازارهای غربی و فناوری آمریکایی برای آن در اولویت نباشد. دو مثال روسیه و چین معرف این واقعیت است که شرایط داخلی کشورها، امکانات آنها، سنت‌ها و فرهنگ سیاسی آنها تا چه میزان در جهت‌گیری‌ها و خط مشی کلی سیاست خارجی تعیین‌کننده است.

از ابتدای انقلاب اسلامی، اقتصاد و سیاست خارجی ایران به طرف جهان سوم، کشورهای در حال توسعه و فاصله گرفتن از کشورهای غربی و نگاهی بومی و داخلی به اقتصاد ملی متمایل گردید. پس از جنگ تحمیلی عراق، روابط خارجی تجاری و اقتصادی به کشورهای اروپایی و ژاپن و بعضاً چین تغییر جهت داد به طوری که حتی تا به امروز ایتالیا و آلمان در صدر روابط تجاری ایران قرار گرفته‌اند.

با توجه به وابستگی اقتصاد ایران به نفت و محدود شدن روابط خارجی اقتصادی به خرید کالا و خدمات، اقتصاد ایران بین‌المللی نیست. یعنی به میزانی که اقتصاد کره جنوبی، ترکیه، سنگاپور، مالزی، برزیل، چین و مکزیک طی ۲۰ سال اخیر بین‌المللی شده‌اند و برای صدور کالا و خدمات به بازارهای جهانی برای صدور کالا و خدمات قفل شده‌اند، اقتصاد ایران به شدت محلی و بومی است. صادرات ایران و کره جنوبی به ترتیب حدود ۱۵ و ۸۰۰ میلیارد دلار است. طبیعی است که کره جنوبی به شدت به وضعیت جهانی وابسته است و اجبار دارد که سیاست خارجی و اقتصاد ملی خود را با یکدیگر هماهنگ کند. از این‌رو، سیاست

خارجی جمهوری اسلامی که بر اصول غرب‌ستیزی، حمایت از نهضت‌ها و حفظ فاصله استراتژیک با قدرت‌های بزرگ پایه‌ریزی شده است خیلی نیازی به تغییر ندارد تا آنکه اقتصاد خود را مدیریت کند. اقتصاد و سیاست خارجی جمهوری اسلامی در دو ریل متفاوت و بدون تماس و حتی نقطه مماسی با یکدیگر در حال حرکت هستند، درحالی که سیاست خارجی و اقتصاد چین در یک ریل هستند. اگر ایران نفت و گاز نداشت مانند ترکیه و مالزی مجبور می‌شد به تولید کالا و ارائه خدمات پردازد و وارد بازارهای بین‌المللی و مصرفی شود و مجبور می‌شد با عناصر قدرت هماهنگ شود. درواقع، منابع نفت و گاز و درآمد کلان از صادرات سوخت باعث شده تا ایران بتواند در حوزه سیاست خارجی آنچه که اعتقاد دارد را حفظ کند. حفظ اصول با امکانات میسر می‌شود. غنا، چاد و گابون به هر چه که اعتقاد داشته باشند نمی‌توانند عمل کنند زیرا بقای فیزیکی برای غنا و چاد مقدم است تا اندیشه و اعتقادات. بنابراین، داشتن ثروت چه از طریق تولید مانند چین و چه از طریق منابع زیرزمینی مانند ایران سیاست خارجی ترجیحی را تسهیل می‌نماید. با درآمدی که دولت ایران از صادرات سوخت فسیلی دارد و می‌تواند نظم داخلی در کشور را مدیریت کند و هر آنچه را که نیاز دارد وارد کند حتی اگر این واردات غیرمستقیم باشد ضمن اینکه در صحنه سیاست خارجی، نه تنها اعتقادات خود را مطرح کند بلکه بدان عمل کند و پایداری در حفظ اصول را به نمایش بگذارد.

۲. ماهیت قدرت در جمهوری اسلامی

عقیدتی است و در نتیجه سیاست خارجی نیز عقیدتی است

ماهیت قدرت سیاسی در کشورها متفاوت است. در کشورهای آنگلساکسون مانند انگلستان، آمریکا، کانادا، سوئد، هلند و آلمان، قدرت سیاسی مبتنی بر دفاع از نظام سرمایه‌داری، تولید ثروت ملی، رفاه اقتصادی و حقوق کارفرما بنا شده است. سیاستمداران مجری تحقق حفظ و تداوم اهداف فوق هستند. سیاستمداران برای یک دوره محدود فرصت دفاع از سیستم را پیدا می‌کنند و برای آنکه فرد جای سیستم را نگیرد مقررات خاصی وضع کرده‌اند که مثلاً مانند آمریکا فرد فقط

می تواند دو دوره نقش ریاست جمهوری را ایفا کند. با توجه به فضای سیاسی و فرهنگ مدنی آمریکا احتمالاً اگر رفراندومی مانند ونزوئلا برای نامحدود کردن قدرت ریاست جمهوری گذاشته شود، با اکثریت قاطع رد می شود. ماهیت قدرت در روسیه تلفیقی از ناسیونالیسم و قدرت فردی است که در مصداق روسیه حالت الیگارشسی پیدا می کند، درحالی که در چین، قدم های مهمی برای مدیریت کشور براساس سیستم برداشته شده و با اختلاط چینی ها با جهان، سطح مدنیت و عقلانیت بوروکراتیک آنها رشد خواهد کرد. روسیه هنوز در حال و هوای افراد و قضاوت های فردی و خواسته ها و آرزوهای فردی سیر می کند و در واقع چند فاز از نظر فرهنگ سیاسی از کشورهای پیشرفته جهان عقب تر است ضمن اینکه هوایما می سازد و سفینه به فضا پرتاب می کند. چون ماهیت قدرت در کشورهای آنگلساکسون براساس تولید ثروت است، سیاست خارجی این کشورها نیز برپایه گسترش روابط تجاری، مالی، صنعتی و خدمات پایه ریزی شده است. به عنوان مثال، انگلستان علی رغم اختلافاتی که با جهان اسلام دارد نزدیک به ۳۰۰ میلیارد دلار از سرمایه بانک های اسلامی را به خود جذب کرده است. وزارت خارجه در اکثر این کشورها به دنبال جذب سرمایه گذاری خارجی است و شرایط و زمینه ها را تسهیل می کند. گسترش روابط با روسیه بستگی به این دارد که تا چه میزان در راستای منافع افراد در درون الیگارشسی باشد. درحالی که روابط انگلستان با روسیه را شخص گوردن براون تعیین نمی کند بلکه یک سیستم اقتصادی، قانونی، امنیتی و اجتماعی شکل می دهد. ماهیت و قدرت در عموم کشورهای جهان سوم مبتنی بر نیازها و خواسته های فرد است. در سودان، قضاوت عمر بشیر شرط است، اما قضاوت مرکل در آلمان باید در راستای قواعد یک سیستم و به ویژه حزب حاکم باشد.

در نظام جمهوری اسلامی، ماهیت قدرت براساس عقیده و ریشه در تاریخ انقلاب اسلامی دارد. به نفعی سیل براساس عقیده عمل می شود. زیر نفوذ قدرت های بزرگ نرفتن یک اصل است. مقاومت در برابر اسرائیل عقیده است. دفاع از حقوق مسلمانان یک اصل و عقیده است. عموم این گرایش ها در سیاست خارجی ایران مستتر است و از اوایل انقلاب تاکنون تداوم داشته است و علی رغم تغییر دولت ها

همچنان پایدار مانده است. اگر جمهوری اسلامی در مواضع فوق تغییر ایجاد کند دیگر جمهوری اسلامی نیست بلکه سیستمی دیگر خواهد شد. آنچه جمهوری اسلامی را از دیگر کشورهای منطقه خاورمیانه متمایز می‌کند ماهیت عقیدتی سیاست خارجی آن است، هر چند که این نوع سیاست خارجی به مصالح اقتصادی لطمه وارد کرده و روابط خارجی ایران را با بسیاری از کشورها در سطح نگرانی‌های امنیتی حفظ کرده است. ماهیت قدرت در جمهوری اسلامی براساس منافع سرمایه‌داری و دفاع از تولید ثروت ملی و یا توسعه تجارت و فناوری نیست بلکه مبتنی بر اصول عقیدتی نشأت گرفته از انقلاب اسلامی است. حفظ قدرت در نظام جمهوری اسلامی به حفظ نظام عقیدتی در داخل و خارج نیازمند است. به این دلیل ویژگی‌های کلیدی جمهوری اسلامی در سیاست خارجی قابل تغییر نیستند.

۳. مانند بسیاری کشورهای دیگر، حفظ حاکمیت موجود در جمهوری اسلامی با حفظ سیاست خارجی موجود آن ارتباط مستقیمی دارد.

حاکمیت هر کشوری از عناصری تشکیل شده که معتقد به اصول و مبانی و اعتقادات آن حاکمیت هستند. در کل مجموعه اتحاد جماهیر شوروی که برای هفتاد سال دوام داشت یک فرد معتقد به کاپیتالیسم پیدا نمی‌شد. ممکن بود شخصی و یا نویسنده‌ای و یا محقق در اعماق مخفی ذهن خود به کاپیتالیسم اعتقاد داشته باشد ولی طبعاً چنین فردی نمی‌توانست به صورت علنی اعتقاد خود را مطرح کرده و حتی بتواند پست و سمتی را به دست آورد. در کل حاکمیت آمریکا شاید نتوان یک نفر سوسیالیست به معنایی که در ایتالیا و فرانسه و یونان رایج است پیدا کرد. چنین فردی نه می‌تواند نماینده مجلس شود و نه وزارتی را به دست آورد و یا حتی بخواهد به سمت ریاست جمهوری در آمریکا برسد. حاکمیت در کشورهای سلطنتی در اختیار خانواده سلطنتی است و افرادی که بخواهند رشد سیاسی کنند و در درون حاکمیت جای گیرند و از آن استفاده کنند باید خود را به منافع، مصالح و افکار خانواده سلطنتی نزدیک کنند. در بعضی از کشورهای آفریقایی، حاکمیت کشور به معنای رئیس یک قبیله است. در دوره ایران قاجار نیز، کل کشور در خواسته‌ها و منافع و حتی مزاج شخص شاه یعنی قبله عالم خلاصه می‌شد. حتی

فردی مانند امیرکبیر که در فکر اصلاح کشور بود می‌بایستی چند خط در عظمت و شوکت و نقدناپذیری و اراده جهانشمول شخص شاه تملق می‌نمود تا آنکه بتواند در چند خط دیگر، مورد خاص خود را مطرح کند.

حاکمیت در نظام جمهوری اسلامی نیز با افکار، اعتقادات و گرایش‌هایی آمیخته شده است. هر فردی که در گوشه‌ای از این حاکمیت قرار می‌گیرد باید به این ماتریس اعتقادی وفادار باشد. سیاست خارجی ایران ویژگی‌های خود را دارد و افراد مسئول در حاکمیت جمهوری اسلامی حداقل علناً باید حامی این ویژگی‌ها باشند. کارگزاران جمهوری اسلامی باید به اصول سیاست خارجی کشور وفادار باشند. پارادوکس، زمانی خود را نشان می‌دهد که بخواهیم رنگین‌کمان اندیشه و سیاست در ایران را مورد دقت بیشتری قرار دهیم. با توجه به اینکه حتی در میان گروه‌های طیف اندیشه اسلامی، اجماع نظری نسبت به مسائل ایران و جهان وجود ندارد و این وضعیت، خود را در سه دولت اسلامگرایی پس از جنگ به خوبی نشان می‌دهد. هر کدام از دولت‌های پس از جنگ، قرائت خاص خود و قرائت خاص اسلامی خود را، از مسائل ایران و روابط خارجی داشتند. علی‌رغم بعضی فراز و نشیب‌ها، گرایش و اصول کلی سیاست خارجی طی دو دهه اخیر با صلابت خود را حفظ کرده است. اگر سیاست خارجی ایران جهت‌گیری‌های کلی خود را در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای به طور بنیادی تغییر دهد، کارگزاران راهروهای قدرت نیز تغییر پیدا خواهند کرد و بخشی دیگر از رنگین‌کمان سیاست و اندیشه در جامعه ایرانی فعال خواهد شد. گرایش فعلی که برخاسته از اصول انقلاب اسلامی است افراد و عناصر و حامیان و وفاداران خاص خود را دارد. به عنوان مثال، جمهوری اسلامی ایران نمی‌تواند با آمریکا عادی‌سازی روابط داشته باشد زیرا که یکی از مهم‌ترین شرایط عادی‌سازی رابطه با آمریکا، تغییرات بنیادی در تعریفی است که در حاکمیت نظام جمهوری اسلامی نسبت به اسراییل وجود دارد و تصور چنین تغییری در دستگاه‌های اطلاعاتی، امنیتی، نظامی و عمده بخش‌های سیاسی کشور تقریباً محال است. تقریباً ۹۰ درصد گره عادی‌سازی میان ایران و آمریکا، موضوع اسراییل است که در اصول نظام جمهوری اسلامی مشروعیت ندارد. هیچ دولتی در آمریکا و هیچ رئیس‌جمهوری در آمریکا حتی اگر نام خانوادگی او عبدالرحمن باشد

نمی‌تواند بدون تغییر موضع نظام جمهوری اسلامی نسبت به اسرائیل، در عادی‌سازی روابط دوجانبه ایران و آمریکا دستاوردی کسب کند. از طرف دیگر، تغییر در تعاریف جمهوری اسلامی نسبت به اسرائیل نیز ناممکن است. در سیستم آمریکا، یهود و اسرائیل و دفاع از آنها جزء لاینفک اصول حاکمیتی است. در جمهوری اسلامی، دفاع از فلسطین و ضدیت با اسرائیل جزء لاینفک اصول حاکمیتی است. در اکثر کشورهای غربی، یهودیان در دستگاه حکومتی نفوذ دارند اما در آمریکا، بخشی از حاکمیت هستند. بنابراین، حاکمیت‌ها با اصول مدیریت می‌کنند و عموماً در اصول مسامحه نمی‌کنند. جمهوری اسلامی نیز اصول خود را دارد و نمی‌تواند در آنها تغییر ایجاد کند. منابع درآمد نفتی، اقتصاد دولتی، گستردگی دستگاه‌های امنیتی و نظامی در حفاظت از کشور و اعتقاد به مواضع در حفظ اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی نقش ایفا کرده‌اند.

سؤال مهمی که می‌تواند در این قسمت مطرح شود این است که چگونه چین توانست اصول سیاست خارجی خود را تغییر دهد اما در اقتدار حاکمیت و ماهیت قدرت حزبی در چین، تحولی صورت نپذیرفت؟ به نظر می‌رسد پاسخ به این سؤال را باید در اجماع نظر وسیع فکری و سیاسی در میان حاکمیت و عامه مردم چین سراغ گرفت. اجماع نظر نسبت به تعاریف کلیدی در سیاست، اقتصاد، روابط اجتماعی، ماهیت حکومت، روابط خارجی و فرهنگ عمومی از جمله مواردی هستند که به ثبات اجتماعی سیاسی چین کمک کرده‌اند. در چین، هند، کره جنوبی و تا اندازه قابل توجهی در ترکیه و برزیل، نوعی «قرارداد اجتماعی» به تعبیر ژان ژاک روسو نسبت به وضع فعلی و چشم‌انداز آینده وجود دارد و این شاید بزرگ‌ترین سرمایه اجتماعی و سیاسی این ملت‌ها و حکومت‌ها باشد. در کشورهایمانند ایران، مصر، پاکستان، الجزایر و افغانستان که وفاق ملی و فرآیندهای اجماع‌سازی به دلایل تنوع و تناقضات فکری مشکل است، تحولات سینوسی نیز افزایش می‌یابد. هنگامی که یک مجموعه نسبت به تغییر به اجماع می‌رسد طبعاً اختلافات خود را پشت سر گذاشته است. تاریخ به وضوح به ما معرفی می‌کند که در کشورهایی که «مصالح کشور» مقدم بر مصالح گروه‌ها و جریان‌ها و افراد است، اجماع‌سازی و حفظ حاکمیت ضمن تغییرات با سهولت

بیشتری صورت می‌پذیرد. ناسیونالیسم به معنای تعلق به خاک و اهمیت دادن به رشد سرزمین در اینگونه بلوغ فکری و رفتاری بسیار مؤثر است. در ایران تنها در میان گروه‌های اسلامی، طیفی از تفکر و برداشت‌های متنوع حول و حوش مسائل داخلی و بین‌المللی وجود دارد. مادامی که اشتراکات میان ایرانیان تثبیت نشود، قرارداد اجتماعی ایرانیان در بسیاری از موضوعات ظهور پیدا نخواهد کرد.

۴. مشروعیت و امنیت ملی در نظام جمهوری اسلامی

به اصول فعلی سیاست خارجی کشور گره خورده است.

هر حکومتی مبانی مشروعیتی خود را از اصولی خاص تبیین می‌نماید و برپایه آنها حکمرانی می‌کند. همچنانکه آلمان یک سیستم است، جمهوری اسلامی هم یک سیستم است و ابعاد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، امنیتی و اقتصادی آن اجزاء یک مجموعه به هم تنیده و سیستمیک هستند. هر کشوری دوست و دشمن خود را براساس اصول خود تعریف می‌کند و برپایه آنها امنیت جامعه خود را تأمین می‌نماید. به عنوان مثال، موضوع تایوان برای دولت چین موضوعی حساس است و همین‌طور اخوان‌المسلمین برای دولت مصر و همین‌طور چین برای روسیه. آمریکا و اسرائیل برای جمهوری اسلامی مسائل جدی امنیتی هستند کمااینکه برای آمریکا نیز، ایران، عراق، کره شمالی، افغانستان مسائل مهم امنیتی به شمار می‌روند. امنیت و مشروعیت دو روی یک سکه برای کشور ما به شمار می‌روند. فرانسه کشور دیگری را به عنوان دشمن تعریف نمی‌کند بلکه تروریسم، محیط زیست، لایه اوزون، مهاجرت، بیکاری و بهداشت مسائل آن هستند، درحالی که گرجستان، روسیه را دشمن خود تعریف می‌کند و با حفظ اصطکاک با روسیه، مسائل امنیت داخلی و خارجی خود را مدیریت می‌کند. به عنوان مثال، حکومت گرجستان روابط نزدیک با آمریکا را به مناسبت اختلافات جدی با روسیه توجیه می‌نماید، ضمن اینکه ممکن است همین مسئله نشأت گرفته از تمایلات غربی رهبران گرجستان باشد.

به عبارت دیگر، کشورها یا بخشی از مشروعیت و امنیت خود را از طریق دشمنان داخلی و خارجی حفظ می‌کنند مانند جنگ سرد و مبارزه با کمونیسم برای آمریکا که نزدیک به ۵۰ سال، تلقی آمریکا از مصالح ملی، امنیت ملی و حتی حضور

بین‌المللی را توجیه می‌کرد؛ و یا موضوعاتی مانند تجارت، صادرات، فناوری و طیف موضوعات نرم مانند بهداشت، آموزش، محیط زیست را مبنای مدیریت امنیتی و کسب مشروعیت‌یابی می‌نمایند. این تقسیم‌بندی نسبت به هر کشوری و با هر سیستم سیاسی و با هر تاریخ اجتماعی قابل اطلاق است. نظم و سامان نظام جمهوری اسلامی بر اساس اصولی بنا شده است. استقلال سیاسی جمهوری اسلامی تا اندازه‌ای تابع فاصله‌ای است که با قدرت‌های بزرگ حفظ می‌کند. این فاصله هم استقلال می‌آورد و هم مشروعیت و امنیت. کشوری که هویت اسلامی دارد نمی‌تواند با جهان سرمایه‌داری و فرهنگ لیبرال اختلاط کند و اتحادیه تشکیل دهد و هماهنگ باشد. اسلام و لیبرالیسم از دو منشأ مختلف فلسفی نشأت می‌گیرند و با یکدیگر تفاوت‌های بنیادی دارند. شاید بتوان حدود مشترک یک قرائت کلی از اسلام با یک قرائت کلی از لیبرالیسم را کمتر از پنج درصد دانست. از این‌رو، تناقضات و تقابل جمهوری اسلامی ایران با آمریکا و اسرائیل طبیعی است. آنچه جمهوری اسلامی ایران را از دیگران در خاورمیانه متمایز می‌کند و باعث هویت ویژه و مشروعیت خاص آن می‌شود اصول سیاست خارجی و سامان متفاوت داخلی آن از دیگران است. بنابراین، حمایت از مسلمانان، نهضت‌های اسلامی به‌ویژه فلسطین، مشروعیت فلسفی می‌آورد و مبانی نظری امنیت ملی را هدایت کرده و شکل می‌دهد. در همین راستا، فاصله از غرب، قدرت‌های بزرگ، آمریکا و ضدیت با اسرائیل نشأت گرفته از هویت دینی جمهوری اسلامی ایران است و مجدداً مشروعیت فلسفی و ابزار مشروعیت‌یابی را فراهم می‌آورد. تصور کنید که جمهوری اسلامی ایران عضو گروه-۲۰ شود و این مجموعه به گروه-۲۱ تبدیل شود، کماینکه عربستان، ترکیه، برزیل و هند از اعضای آن هستند و این گروه از گروه‌های مهم و تأثیرگذار اقتصادی و سیاسی بین‌المللی است. با این عضویت، دستور کار، اولویت‌ها، گرایش‌ها، تمایلات و ائتلاف‌های منطقه‌ای و بین‌المللی ایران هم به همان تناسب باید تغییر یابد. اگر مسئولین جمهوری اسلامی در کنار سران گروه-۲۰ قرار گیرند، مفروضات و تلقی‌ات و سیاست‌گذاری‌های جاری سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بین‌المللی را باید بپذیرند. یک حکومت دینی به خصوص با صفت اسلامی نمی‌تواند سکولار باشد، درحالی که جهان با مفروض سکولاریسم

مدیریت می‌شود و اعضای گروه-۲۰ همگی سکولاریسم را نه در مبانی فلسفی بلکه در مبانی مدیریتی و سیاست‌گذاری پذیرفته‌اند. بنابراین، جمهوری اسلامی با پارادوکس‌های مهم نظری روبه‌روست: اگر با جهان اختلاط کند مبانی هویتی و مشروعیتی آن دچار خدشه شده و اگر اختلاط نکند از بسیاری امکانات اقتصادی، فناوری، سیاسی و آموزشی محروم می‌گردد. اگر کشوری در باشگاه قدرتمندان قرار نگیرد طبعاً نیازها و خواسته‌ها متعدد آن مورد توجه قرار نمی‌گیرد. این خاصیت قدرت است: اگر به ما نپیوندد آنچه را که داریم در اختیار شما نمی‌گذاریم. حتی در سیاست داخلی کشورها هم مبنای عضویت در باشگاه قدرت و سمت و امکانات، تبعیت است. بخشی از مشروعیت نظام جمهوری اسلامی ناشی از عدم تبعیت از قدرت‌های بزرگ و عدم حمایت از خواسته‌ها و سیاست‌های آنهاست. این مجموعه نه تنها در سیاست خارجی و روابط بین‌المللی بلکه در سامان داخلی و نحوه مدیریت سامان‌های متعدد اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و آموزشی در داخل است. جمهوری اسلامی پدیده‌ای خاص بلکه منحصر به فرد در روابط بین‌المللی قرن ۲۱ است. قدرت جمهوری اسلامی در دنیای اسلام و منطقه خاورمیانه ناشی از همین فاصله و تفاوت و بعضاً ضدیت با غرب است. در غیر این صورت ایران همانند عربستان، مصر، اردن و ترکیه می‌شود. استنتاج این بحث این است که جمهوری اسلامی نمی‌تواند تغییرات بنیادی در اصول سیاست خارجی خود ایجاد کند و این مسئله فراتر از دولت‌ها و قوه‌های مقننه است. در دوران پس از جنگ تحمیلی، سه دولت و پنج مجلس با گرایش‌های مختلف، مدیریت اجرایی و قانونگذاری در کشور را در دست داشته‌اند، اما اصول سیاست خارجی کشور پایدار باقی مانده است. تمایلات دولت‌ها و قوه‌های مقننه هیچ‌کدام حداقل در حوزه سیاست خارجی تعیین‌کننده نبوده‌اند، هرچند فضا برای گفتمان‌های متفاوت فراهم بوده است.

نتیجه‌گیری

این مقاله به تغییرناپذیری اصول حاکم بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تأکید می‌ورزد. مهم‌ترین پایه بحث بر ایجاد یک سامان در ایران طی سه دهه

گذشته اشاره دارد. این سامان فکری - سیاسی بنا به پشتوانه‌های مذهبی - فلسفی - تاریخی که در انقلاب اسلامی متبلور شد حفظ شده است. اندیشه‌هایی که با کانون این سامان سیاسی زاویه پیدا کرده یا می‌کنند در بیرون از مدار اصلی آن قرار می‌گیرند. به همان دلیل که آمریکا نمی‌تواند کمونیست شود جمهوری اسلامی نیز نمی‌تواند لیبرال گردد. این منطق عمومی همه کشورهایی است که دارای سیستم و سامان شده‌اند. سیاست خارجی جمهوری اسلامی، منطق حاکمیتی، درونی، مشروعیتی و وجودی آن را تقویت می‌کند. اگر قرار باشد جمهوری اسلامی ایران مانند ترکیه یا مکزیک یا برزیل یا هند و یا چین عمل کند و مهم‌ترین کانون روابط خارجی خود را زمینه‌سازی برای افزایش ثروت ملی و قدرت اقتصادی قلمداد کند، ترتیبات سیاست داخلی آن متحول خواهد شد و طیفی از سرمایه‌داران، بانکداران، سرمایه‌گذاران، زمینداران و متخصصین فناوری و پول و بانک، قدرت سیاسی را به دست خواهند گرفت. با توجه به هویت دینی جمهوری اسلامی، قدرت اقتصادی و سیاسی در اختیار مجموعه‌ای از عقاید است و منطق سامان در حفاظت از آن شبکه اعتقادی است.

در همین راستا، کل سیستم مشروعیتی، حاکمیتی و سیاست‌گذاری کشوری مانند مالزی در چارچوب افزایش صادرات، سرمایه‌گذاری خارجی، رفاه مردم و قدرت اقتصادی است. سیاست خارجی مالزی حکم تسهیل‌کننده اهداف فوق را دارد و با نظم موجود جهانی سازگاری کامل دارد. جمهوری اسلامی چنین پدیده‌ای نیست. نظم داخلی آن براساس ارزش‌ها و نظام عقیدتی دینی و انقلابی است. سیاست خارجی آن نیز در تداوم سامان داخلی و تقویت‌کننده آن است. از این‌رو، تغییر سیاست خارجی تابع تغییرات سیاست داخلی است. ثبات سیاسی فعلی، مبانی مشروعیتی و حاکمیت حقوقی جاری طبعاً نیازی در تغییرات سیاست خارجی را ضروری نمی‌داند. بنابراین، سیاست خارجی و اصول کلی آن در جمهوری اسلامی ادامه پیدا خواهد کرد.

منابع

1. Kuo-kang Shao, *Zhou Enlai and the Foundations of Chinese Foreign Policy*, NY: Palgrave Macmillan, 1996.
2. Bill Brugger, *China: radicalism to revisionism 1962-1979*, London: Taylor & Francis, 1981.
3. David A. Welch, *Painful Choices: A Theory of Foreign Policy Change*, New Jersey: Princeton University Press, 2005.
4. Brett Ashley Leeds, Michaela Mattes and Jeremy Vogel, "Institutions, Leadership Change, and Foreign Policy Consistency: The Reliability of Democratic Commitments" Paper presented at the annual meeting of the International Studies Association 48th Annual Convention, Hilton Chicago, Feb 28, 2007.
5. Andrei P. Tsygankov, *Russia's foreign policy: change and continuity in national identity*, NY: Rowman & Littlefield, 2006.
6. Mike M. Mochizuki, *Japan: Domestic Change and Foreign Policy*, Santa Monica: The RAND Corporation, 1995.
7. C. Raja Mohan, *India's New Foreign Policy Strategy*, the Carnegie Endowment for International Peace, May 26, 2006, available at: <http://www.carnegieendowment.org/files/Mohan.pdf>.

۸. محمود سریع‌القلم، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: بازنگری نظری و پارادایم ائتلاف، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۷۸.
۹. محمود سریع‌القلم، ایران و جهانی شدن، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک، چاپ دوم، ۱۳۸۷.
۱۰. محمود سریع‌القلم، «فضیلت تداوم»، همشهری دیپلماتیک، آبان و آذر ۱۳۸۷، صص ۱۹-۱۸.
۱۱. محمود سریع‌القلم، «منحنی جی و توسعه در کشورهای جهان سوم»، ماهنامه سیاسی - بین‌المللی، دانشگاه شهید بهشتی، زمستان ۱۳۸۶، صص ۹۴ - ۸۵.
۱۲. محمود سریع‌القلم، مصاحبه با روزنامه اعتماد، اول و دوم بهمن ماه ۱۳۸۷.